

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۸، شماره ۳۷، بهار و تابستان ۹۴
بررسی و تحلیل نفس بدفرما در حدیقه و مثنوی (علمی - پژوهشی)*

دکتر محمد جاوید صباغیان
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد
دکتر حسین یزدانی
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

چکیده

این مقاله، تلاشی است در زمینه شناخت نفس و جلوه‌های آن در آثار عرفانی به طور عام و در حدیقه سنائی و مثنوی مولوی به گونه‌ای خاص پژوهندگان بر آن بوده‌اند که چگونگی نگرش این دو شاعر و عارف بزرگ را به «نفس»، در دو اثر جاودانه آنها، به شکلی موازی به نمایش بگذارند و بدیهی است که محققان این وادی، به اقتضای حال و مقام و به منظور تکمیل بحث خویش، به مصداق «یفسر بعضه بعضاً»، از دیگر آثار این دو عارف بزرگ که در شناخت و تبیین جایگاه و پایگاه نفس در نگاه آنان، ضروری است نیز غافل نبوده‌اند. همین جا یادآور می‌شویم که با عنایت به اینکه «نفس» از یک سو، در علوم و حوزه‌های مختلفی چون پزشکی، روان‌شناسی، فلسفه، الهیات، اخلاق و عرفان مورد توجه بوده است و از سوی دیگر، این واژه هم دارای بار معنایی مثبت و هم دارای بار معنایی منفی است، در این مقاله، منحصراً «نفس بدفرما (اماره)» و مظاهر آن مورد تدقیق و تحقیق قرار گرفته است. واژه‌های کلیدی: نفس، مراتب نفس، جهاد اکبر، مثنوی مولوی، حدیقه سنائی.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله : ۹۲/۲/۱۱

rezajs.civil.eng@gmail.com

h_yazdani@pnu.ac.ir

* تاریخ ارسال مقاله : ۸۷/۷/۱۳

نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

۱- مقدمه

عارفان به شناخت انسان و خصوصیات روحی و روانی او توجه بسیار داشته‌اند و بی‌تردید، در سلوک عرفانی، شناخت نفس نیز امری ضروری و لازم است که سالک، همواره به هوش باشد، با راهنمایی پیر، رنگ‌ها و نیرنگ‌های آن را بشناسد و از خطر خطیر پیوسته آن، اجتناب نماید.

شناخت نفس که مقدمه شناخت پروردگار بی‌همتا است، بدون سیر و سلوک و مجاهده با خواهش‌ها و تمنیات دل حاصل نمی‌شود؛ بحث در این زمینه، از سده‌های گذشته تا دوره معاصر، در کتب منظوم و مثنوی عرفانی به صورت گسترده رایج بوده و هست:

«سالک، نفس خویش را مقیدی می‌داند که مطلق در آن حضور دارد و با کاستن قیود، زمینه تقویت ظهور مطلق را فراهم می‌کند» (خمینی، ۱۳۷۳: ۶۵)

شاعران مورد مطالعه این مقاله: سنائی غزنوی که بطور جدی پیشاهنگ شاعران عارف فارسی زبان است و جلال‌الدین مولوی که ادامه‌دهنده و تکمیل‌کننده راه اوست نیز در آثار خود، به نفس در معنای عام و نفس بدفرما/اماره پرداخته‌اند که دیدگاه آنان در ادامه بحث خواهد آمد.

۱-۱- بیان مسئله

پژوهش مفاهیم و جلوه‌های اصلی عرفان و تصوف در متون کهن عرفانی با روش مقابله‌ای که در زیرگروه ادبیات تطبیقی مکتب آمریکایی جای می‌گیرد، در حوزه ادبیات فارسی مدت‌هاست که نظر نویسندگان و محققان را به خود جلب کرده است و شاهد آثار مکتوب فراوانی در قالب پایان‌نامه، کتاب و مقاله هستیم.

تلاش نویسندگان در این مقاله، بر آن است که به شکلی موازی، به بررسی نفس در مثنوی‌های: حدیقه و مثنوی معنوی پردازند، همگونی و ناهمگونی‌های این دو منظومه سترگ عرفانی را نشان دهند.

۱-۱- پیشینه تحقیق

در اغلب آثار عرفانی، راجع به نفس و دشمنی او سخن رفته است؛ چنانکه در آثاری چون: کشف‌المحجوب، مرصاد العباد، مصباح‌الهدایه، آثار احمد و محمد غزالی و... فصل

یا فصولی به شناخت نفس و مبارزه با تمایلات نفسانی دیده می شود و نویسندگان در موضوع مورد بحث این مقاله، یعنی «بررسی موازی نفس بدفرما در حدیقه و مثنوی» پژوهشی درخور یاد نیافته اند و تنها در خصوص جلوه‌های نفس در مثنوی معنوی، تحقیقاتی انجام شده که به اختصار به آنها اشاره می شود:

- چهره‌های گوناگون نفس در مثنوی (۱۳۸۵)، رضا شجری، مجله مطالعات عرفانی، شماره ۴.

- مفاهیم نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه در اندیشه‌های مولوی (۱۳۸۶)، احمد کتابی، مجله آینه میراث، شماره ۳۸.

نفس و بازتاب آن در مثنوی (۱۳۸۶)، محبوبه عبداللهی اهر، مجله پیک نور، سال پنجم، شماره سوم.

۲-۱- ضرورت و اهمیت تحقیق

مقایسه دیدگاه‌های عارفان، بویژه بزرگانی چون سنائی و مولوی و بررسی منظومه‌های عرفانی آنها، خواننده پژوهشگر را به نتایجی ارزشمند رهنمون می سازد. با مقایسه حدیقه و مثنوی می توان به اشتراکات و افتراقات آنها پی برد، در عین حالی که مولانا در مثنوی متأثر از حدیقه است، خود نیز دارای فکر و اندیشه‌ای مستقل است که به او هویت خاصی می بخشد.

۳-۱- روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله، توصیفی - تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای است. در این جستار، نخست به معنای لغوی و اصطلاحی «نفس» اشاره شده است و پس از آن، به جست و جوی جلوه‌های آن در قرآن کریم، کلام پیامبر (ص) و مشایخ صوفیه پرداخته‌ایم و در ادامه، وارد بحث اصلی شده و با استخراج واژه نفس از حدیقه و مثنوی، به مقایسه و تحلیل داده‌ها پرداخته‌ایم.

۲- بحث

سنائی خود یکی از مهم ترین شکل دهندگان اندیشه صوفیانه مولاناست و این درست است که در یک نگاه کلی، سنائی و مولوی هر دو ستاره‌هایی هستند که در آسمان تصوف و عرفان می درخشند اما تنوع مشرب‌ها و نگاه‌ها در حوزه عرفان،

آن چنان گسترده و پر دامنه است که هر یک از این چهره‌ها را می‌توان صاحب منظومه فکری جداگانه‌ای دانست که در عین تأثیرپذیری و تأثیرگذاری، صدای مستقل خویش را عرضه می‌کند.

برای نمونه، در مقابل دیدگاه‌های مفصل سنائی در باره نفس کلی، در مثنوی با این اصطلاح بدین معنا روبه‌رو نمی‌شویم و مراد مولانا از نفس، همواره همان نفس اماره است.

یکی از اصلی‌ترین اختلاف‌های مولوی و سنایی در طراحی اندیشه صوفیانه - عرفانی شان توجه اندک مولانا به مسائل جهان‌شناسی و در مقابل آن، توجه سنایی و حجم بالای مطالب مربوط به مسائل جهان‌شناسی در مثنوی‌های حکیم‌گزنه است. نویسندگان این مقاله، تا حد امکان کوشیده‌اند تا به شکلی منطقی، به دسته‌بندی همانندی‌های دو منظومه مورد مطالعه در حوزه نفس و نیز افزوده‌های مولوی بپردازند.

۲-۱- مفهوم شناسی نفس

۲-۱-۱- نفس در لغت

«نفس» واژه‌ای عربی است که در فرهنگ‌ها، برایش معانی و مفاهیم بسیار ذکر شده است: «روح، خون، جسد، چشم زخم و تأکید». (جوهری، ۱۳۹۹ق: ذیل نفس) در لسان‌العرب نیز مؤلف، «نفس، نفس، نفیس، نفاس و متنفس» را از یک ریشه می‌داند. مؤلفان فرهنگ‌های زبان فارسی نیز به این معانی اشاره کرده‌اند: «جان، روح، روان، قوه‌ای است که بدان جسم زنده، زنده است، نفس اماره». (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل نفس) «شخص و ذات و حقیقت و خود هر کسی و خود هر چیزی». (نفیسی، ۱۳۳۴: ج ۵، ذیل نفس) در منابع نیامده «جوهری مستقل که می‌تواند در جسم طبیعی (ماده)، زندگی و حرکت به وجود آورد: نفس انسانی، نفس حیوانی، نفس نباتی». (انوری، ۱۳۸۱: ج ۸، ذیل نفس)

۲-۱-۲- نفس در اصطلاح

در فرهنگ های تخصصی در حوزه عرفان، «نفس»، به این معانی آمده است: «جوهری مجرد است که در ذات، نیاز به ماده ندارد ولی در فعل، نیاز به ماده دارد». (سجادی، ۱۳۷۰: ذیل نفس)

و همچنین: «جوهری است از بخار لطیف که حامل قوت حیات و حس و حرکت ارادی است و حکما، آن را روح حیوان می نامند و آن، جوهری است که در تن، اشراق می نماید و روشنی بخشد و هنگام مرگ، آن روشنایی از ظاهر و باطن بدن منقطع می گردد اما در خواب، از ظاهر بدن منقطع می گردد ولی در باطن آن، باقی می ماند و همین امر، ثابت می کند که خواب و مرگ از یک جنس اند؛ منتها مرگ، انقطاع کلی و کامل است و خواب، انقطاع ناقص». (جرجانی، ۱۳۰۶: ذیل نفس)

۲-۱-۳- نفس در قرآن کریم

در قرآن کریم، علی رغم کوتاه کردن سخن در باره «روح»، به مراتب مختلف «نفس»: اثارگی، لوامگی و اطمینان اشاره شده است؛ چنان که «نفس» و مشتقات آن، بیش از سیصد بار در قرآن کریم تکرار شده است و خداوند در سوره «شمس»، پس از سوگند به شش پدیده حیاتی «خورشید و ماه»، «روز و شب» و «آسمان و زمین»، به «نفس»، سوگند یاد کرده است که نشانگر اهمیت آن است. (شمس/۷-۱)

از سوی دیگر، نفس در آیاتی از قرآن، همراه با ماده «کسب» آمده است و این، بدان معناست که نفس در این دنیا، به سان بازرگانی است که تجارت می کند و البته هر عملی که انجام دهد، چه نیک و چه بد، در کارنامه او ثبت می شود و در قیامت، مورد بازخواست قرار می گیرد که با سرمایه های الهی «جسم و جان و جهان»، چگونه تجارت کرده است؟

چشم و هوش و گوش و گوهرهای عرش خرج کردی چه خریدی تو ز فرش
(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر سوم، ب ۲۱۵۲)

اشاره به آیه شریفه: «ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران/۱۶۱): «هر کس هر عمل نیک و بدی (در دنیا) به جا آورد در (قیامت) به جزای آن می رسد و به هیچ کس ستمی نخواهد شد.»

همچنین، در قرآن کریم، ظلم به نفس، سبب نابودی تمدن‌های بزرگ است؛ فرازِ پرتکرارِ «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» در آیاتِ مختلف (توبه/۷۰)، (نحل/۳۳)، (بقره/۵۷)، (اعراف/۱۶۰)، (نحل/۱۱۸)، (عنکبوت/۴۰) و (روم/۹)، نشان دهنده علت اصلی این هلاک و «بوار»، یعنی پیروی از هوای نَفْس است.

۲-۱-۴- نفس در روایات نبوی

در «مشکات نبوی» نیز «نَفْس»، نمود گسترده دارد: پیامبر اسلام، خطاب به گروهی از مسلمانان که از جنگ با کافران برگشته بودند، فرمود: «مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر»: «خوشا به حال قومی که «جهاد اصغر» را انجام دادند اما «جهاد اکبر» بر (گردن) آنان باقی مانده است.» از پیامبر سؤال می‌شود که «جهاد اکبر» چیست؟ ایشان جهاد اکبر را مبارزه با نَفْس می‌داند و سپس می‌افزاید: «افضل الجهاد من جاهد نَفْسَه التی بین جنیه»: «برترین جهاد، جهاد کسی است که با نَفْس خود مبارزه کند؛ نفسی که در بین دو پهلوی اوست.» (حر عاملی، ۱۳۹۶ق: ۵۱۸)

در روایتی دیگر که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند، پیامبر اسلام، شناخت پروردگار را در گرو شناخت نَفْس قرار داده است: «من عرف نَفْسَه فقد عرف ربّه»؛ علامه طباطبایی این حدیث را بی‌ارتباط با آیه شریفه «سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت/۵۳) نمی‌داند و معرفت آیات انفسی را برتر از آیات آفاقی معرفی می‌نماید چون انسان بر خلاف معرفت آفاقی با معرفت نَفْس، به اصلاح اوصاف و اعمال آن، می‌پردازد. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۲۷۰)

۲-۱-۵- نفس در سخنان بزرگان صوفیه

به نظر می‌رسد که قول امام محمد غزالی در این زمینه، برگرفته از احادیث پیامبر (ص)

باشد:

«لفظ «نَفْس»، مشترک است میان معنی‌ها و به غرض ما از این دو معنی، تعلق دارد یکی: آنکه بدو [آن] معنی را خواهند که جامع قوت خشم و شهوت است در آدمی... و این استعمال بر صوفیان غالب است چه ایشان به نَفْس، اصلی را خواهند که جامع صفت های نکوهیده است از آدمی؛ پس گویند که «مجاهده نَفْس» و شکستن آن، چاره نیست و

قول «پیغامبر» (صلی الله علیه و آله): «اعدی عدوک نفسک التی بین جنیبک» اشارت بدوست.

معنی دوم: لطیفه‌ای که حقیقتِ مردمِ اوست و آن نَفْس و ذاتِ آدمی است و لیکن بر حسبِ اختلافِ حال ها به صفت‌هایِ مختلف، موصوف شود؛ پس چون در تحت فرمان ساکن باشد و به سبب معارضه شهوت ها، اضطراب، از وی بود، آن را «نَفْسِ مطمئنه» خوانند؛ كما قال الله تعالی: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر/ ۲۸-۲۷) «نَفْس» به معنای اول، رجوع او به حضرت الهی متصور نیست چه او از خدای دور است و از خیلِ شیطان است و چون سکونت او تمام نباشد و لیکن با نفس شهوانی، مدافعت کند و بر وی اعتراض کند [آن] «نَفْسِ لوامه» گویند زیرا که لومه صاحب خود می‌کند، در حین تقصیر کردن در عبادت مولای خود. قال الله تعالی: «وَلَا أَقْسِمُ بِاللَّنْفِ الْوَأَمَّةِ» (قیامت/ ۲) و اگر اعتراض بگذارد و منقاد شود و مقتضی شهوات و دواعی، شیطان را فرمان برد، او را «نَفْسِ اماره» نامند؛ کفوله تعالی: «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف / ۵۳) زیرا که مراد از اماره، آن نَفْس باشد که به معنی اول گفته شده است پس نَفْس به معنی اول، به غایت نکوهیده است و به معنی دوم، ستوده زیرا که آن نَفْسِ آدمی است، آئی ذات و حقیقت او که داناست به باری تعالی و به دیگر معلومات. (محمد غزالی، ۱۳۵۲: ربع مهلکات، ۱۷-۱۶)

بهاء ولد نیز در کتاب معارف، در تفسیر آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران/ ۲۰۰) می‌نویسد: «اصبروا، یعنی جنگ در تن و قهر نَفْس و «صابروا» ثبات در حزم و «رابطوا»، دست از جنگ او نداری تا فلاح یابی ... و چون عداوت از اندرون می‌آید، جنگ و مجاهده با او اولی باشد و این جنگ را قوی‌تر باید کردن.» (بهاء‌الدین ولد، ۱۳۵۲: ج ۱، ۶۱)

لذا بر اساس تعلیمات قرآن و سنت، نَفْس در نزد تمامی فرقه‌های تصوف، سرچشمه گناهان است که به بدی دستور می‌دهد و آدمی باید با استمداد از عنایات حق تعالی، تلاش نماید تا در گردن این دشمن‌ترین دشمنانش لگام زند و آن را به اطاعت خود درآورد و در این مبارزه طاقت‌فرسا، صبر را پیشه سازد.

۲-۲- مراتب نفس

نفس را مراتب و درجاتی است که در آثار صوفیانه و حکمی مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. در موضوع مراتب نفس، در قرآن، ترکیبات: «نفس اماره» (یوسف/۵۳)، «نفس لوامه» (قیامت/۲) و «نفس مطمئنه» (فجر/۲۷) عیناً آمده است و ترکیبات «نفس مسوکه» (یوسف/۸۳) و «نفس ملهمه» (شمس/۸) بر اساس مفهوم آیات مذکور، مورد توجه قرار گرفته‌اند. رشیدالدین میبدی در «تفسیر کشف الاسرار»، مراتب «نفس مگاره» و «نفس سخاره» را نیز اضافه نموده است. (میبدی، ۱۳۶۱: ج ۵، ۹۳)

حکیم سنائی در مقدمه خود بر حدیقه، ضمن سپاس و ستایش پروردگار مبدع، در باره «مراتب نفس» گوید: «و چهار مرتبه نفس را در چهار درگاه طبایع بازداشت: اول، «نفس روینده» و آن، «شهوانی» است؛ دوم، «نفس جوینده» و آن، «حیوانی» است؛ سیوم، «نفس گوینده» و آن، «انسانی» و چهارم، «نفس شوینده» و آن، «ربانی» است و میان این روندگان الهی، مدارج و معارج نامتناهی ساخت، مؤکد این آیت: «انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض» (اسراء/۲۱). (سنائی غزنوی، ۱۳۸۳: ۲۸)

هم او در دیوان، به گونه‌ای دیگر از چهار مرتبه نفس یاد می‌کند:

نفس اماره است و لوامه است و دیگر ملهمه
مطمئنه با سه دشمن در یکی پیراهن است
(سنائی، ۱۳۶۲: ۸۴)

- نفس اماره در حدیقه تنها یک بار آمده است:

آنچه ما را به ظلم شد باره
بود از نفس شوم اماره

(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۳۹)

- در مثنوی، ترکیب نفس اماره ذکر نشده است، تنها در دیوان شمس این ترکیب به

صورت محدود ذکر شده است؛ از جمله:

عشق دیوانه است و ما دیوانه دیوانه ایم
نفس اماره است و ما اماره اماره ایم

(مولوی، ۱۳۶۳: ۶۰۴)

- ترکیب «نفس لوامه» در حدیقه و دیوان سنائی دیده نمی‌شود و در مثنوی، تنها یک

بار به کار رفته است:

چون ز بند دام باد او شکست
نفس لوامه برو یابید دست

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر پنجم، ب ۲۰۶۲)

- ترکیب «نفس مطمئنه» نیز در حدیقه و دیوان سنائی دیده نمی شود و در مثنوی و دیوان شمس، تنها یک بار به کار رفته است:

روی نَفَسِ مطمئنه در جسد زخم ناخن های فکرت می کشد

(همان: ب ۵۵۷)

ای نَفَسِ مطمئنه اندر صفات حق رو اینک قبای اطلس تا کی در این پلاسی

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۰۸۶)

۲-۳- جلوه های نفس

در حدیقه و مثنوی، به مانند دیگر آثار تعلیمی صوفیانه، جلوه های مختلف «نفس» دیده می شود (جدول فراوانی نفس..)

در حدیقه، واژه «نفس»، نزدیک به یکصد و پنجاه بار استفاده شده است که عمدتاً نفس را در معنای مثبت، به طور مطلق و یا به شکل ترکیباتی چون: «نفس دانا»، «نفس نقاش»، «نفس گویا»، «نفس انسانی»، «نفس ناطقه»، «نفس گوینده» و... می بینیم:

آن که نفس خویش نشناسد نفس دیگر کسی چه پرماسد

(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۲)

در مقابل، از نفس اماره با صفاتی چون: «نفس شوم»، «نفس تیره»، «نفس لئیم»، «نفس عشوه آگین»، «نفس غمّاز»، «نفس هواپرست»، «نفس بی دین» و «نفس بدنیت» و هم چنین ترکیباتی چون: «سگ نفس»، «یزید نفس»، «یاجوج نفس»، «جغد نفس»، «دیو نفس»، و «نفس حسی» یاد شده است.

در مثنوی نیز واژه نفس، نزدیک به دویست و ده بار به کار رفته است که به ندرت، نفس را با معنای مثبت می بینیم:

تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر دوم، ب ۱۸۷)

بررسی آماری و محتوایی نشان داد نفس در مثنوی، خواه به صورت مطلق و خواه به صورت ترکیب، بیشتر با جنبه منفی نمود پیدا کرده است. ترکیباتی منفی چون: «نفس بتگر»، «نفس دوزخ خوی»، «نفس ظلمانی»، «نفس شهوانی»، «نفس ساحر»، «نفس کافر»،

«نفس بهیمی»، «نفس غول»، «نفس خرگوش»، «نفس بی ادب»، «نفس ساحر» و چون «نفس شوم»، «نفس پلید»، «نفس حس»، «نفس لثیم»، «نفس لعین»، «نفس ظلوم»، «نفس کشتنی»، «نفس شهوانی»، «نفس زیرک»، «نفس پرجفا»، «نفس خودبین»، «نفس بیمار»، «نفس و قیحه خوی»، «نفس بهیمی»، «نفس شهوت»، «نفس بد»، «نفس کافر نعمت»، «نفس بی ادب» و «نفس کور» دیده می شود که ترکیب هایی چون «نفس شوم»، «نفس لثیم»، «نفس خبیث» و «سگ نفس» در حدیقه و مثنوی مشترک است.

۲-۴- همگونی ها

مثنوی تحت تأثیر حدیقه سنائی سروده شده است و مضامین و موتیف های مشترک در این دو منظومه به وفور یافت می شود؛ یکی از این موارد، بازتاب جلوه های نفس اماره است که در دو قسمت: «اوصاف» و «راهبردها» ارائه شده است:

۲-۴-۱- اوصاف

۲-۴-۱-۱- حجاب راه:

برای رسیدن به قرب الهی، باید موانع زیادی را کنار زد؛ از «تبتل تا فنا»، «پله پله» مقامات را طی کرد تا به ملاقات خدا رسید؛ پس کمال هر سالکی، در بی خودی است و تا زمانی که این مانع بزرگ برطرف نشده باشد، طلب قرب خدا، تسخر زدن به خود است. در آثار پرمایه ادب صوفیانه، به رفع این حجاب سفارش شده است و آن را مهم ترین آفت نفس می دانند و نخستین تعلیم آنان به سالک، این است که «اگر خود را ندیدی، خدا را می بینی» و باید تمنا و آرزوی نفس را فراموش کرد. احمد غزالی گوید:

«تا تمنی می بود، حجاب می بود؛ لیس الدین بالتمنی» چون خود را معدوم تقدیر کند، ولایت تمنی برسد و حجب برخیزد و کشف کرم پیدا شود و عزل حجب تحقیق افتد، ولایت فضل بتابد.» (غزالی، ۱۳۵۸: ۵۱۲)

پیمودن این راه، همت بلند می خواهد و باید هستی خویش را فنا کرد:

هستی تو برت نقاب تو است

در ره دین تنت حجاب تو است

تا شوی بر نهاد هستی میر

هستی خویش را ز ره برگیر

(سنایی، ۱۳۷۴: ۴۹۳)

خداوند، انسان را از پیروی نفس بازداشته است چون در صورت پیروی از آن، از راه خداوند دور می‌افتد: آیه شریفه «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (ص/۲۶)
چون تو را بار داد بر درگاه آرزو زو مخواه او را خواه
(همان: ۱۱۰)

صوفی آن است کز تمنی و خواست گشت بیزار و یکره برخاست
(همان: ۴۹۴)

با هوا و آرزو کم باش دوست چون یضلک عن سبیل الله اوست
(مثنوی، دفتر نخست، ب، ۲۹۶۲)

گذشتن از خود به راحتی میسر نیست و باید ریاضت کشید:
پرده تو حجاب دیده توست تن به رنج از دل ریمده توست
دل تیره چو تن به کار در آر تا نگیرد ز توره انکار
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۴۵)

توصیه بزرگان شعر عرفانی فارسی، رها کردن هواهای نفسانی و تصفیه آن است:
نفس را آن هوا نسازد هیچ خیز و بی نفس راه را بسیج
(همان: ۱۳۲)

خویش را صافی کن از اوصاف خود تابیینی ذات پاک صاف خود
(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر نخست، ب، ۳۴۶۰)

۲-۴-۱-۲- پاره‌ای از دوزخ:

در نهج البلاغه، به نقل از پیامبر اکرم (ص)، آمده است:
«ان الجنة حقت بالمکاره و ان النار حقت بالشهوات» (امام علی (ع)، ۱۳۸۸، خطبه
(۱۷۶: ۳۰۰)

گرداگرد بهشت را دشواری‌ها و گرداگرد دوزخ را شهوات گرفته است.
سنائی و مولوی نیز «نفس» را پاره‌ای از دوزخ می‌دانند؛ دوزخی که هفت در دارد: «آز، کبر، بخل، حقد، حسد، شهوت و خشم»، «هفت در دوزخ اند در پرده» (سنایی، ۱۳۷۴: ۳۹۷)
«قصه دوزخ بخوان با هفت در» (مولوی، ۱۳۶۵: دفتر نخست، ب، ۷۸۰) و به مانند آن سیری ناپذیر است:

دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست
 کو به دریاها نگردد کم و کاست
 هفت دریا را درآشامد هنوز
 کم نگردد سوزش آن خلق سوز

...

عالمی را لقمه کرد و درکشید
 معده اش نعره زنان هل من مزید
 حق قدم بر وی نهاد از لامکان
 آنکه او ساکن شود از کن فکان
 چونک جزو دوزخ است این نفس ما
 طبع کل دارد همیشه جزوها
 (همان: ب ۱۳۷۵ به بعد)
 (همان: ب ۱۳۸۲)

۲-۴-۱-۳- دزد خانگی و دشمن درونی

نفس، یار شیطان است و چون دیده نمی‌شود و به حال خود رها شده است،
 گرانبهاترین کالاها، یعنی «دل» و «دین» را بدزدد و به دوردست برد:
 دزد خفته است نفس حالی بین
 زو نگه دار خانه دل و دین
 دزد ناگه خسیس دزد بود
 دزد خانه نفیس دزد برد
 چون ظفر یافت دزد بیگانه
 نبرد جز که خرده خانه
 باز چون دزد خانه در نگرد
 همه کالاء دور دست برد
 (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۷۱)
 مردم نفس از درونم در کمین
 از همه مردم بتر در مکر و کین
 (مولوی، ۱۳۶۵: دفتر نخست، ب ۹۰۶)

مبارزه با این چنین دشمن درونی، بسیار سخت و طاقت فرساست.

۲-۴-۱-۴- نماد شرارت

در هر دو اثر، بعضاً نفس به افرادی تشبیه شده است که نماد شرارت و بدخویی اند:
 در حدیقه: یزید و یأجوج و در مثنوی: نمرود، فرعون، قارون.

۲-۴-۲- راهبردها

۲-۴-۱-۲- باید با تمایلات نفس مخالفت کرد: همان گونه که ذکر شد، بزرگ‌ترین دشمن انسان و سخت‌ترین «مانع دیدار یار»، نفس است. راه نفس، خلاف راه خداست و برای جلب رضایت خداوند باید با خواهش‌های نفسانی مخالفت کرد. در قرآن، پروردگار،

کسانی را که از او خوف داشته باشند و با هوای نفس خود مخالفت کنند، وعده بهشت داده است: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (نازعات/۴۰-۴۱)

علی بن عثمان هجویری، در کتاب «کشف المحجوب»، مخالفت با نفس را «سر» همه عبادت‌ها و کمال همه مجاهدت‌ها می‌داند و موافقت با نفس را هلاک بنده و مخالفت با آن را سبب نجات می‌داند. (هجویری، ۱۳۷۱):

(۲۴۵)

مشورت با نفس خود گر می‌کنی هر چه گوید کن خلاف آن دنی

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر دوم، ب ۲۲۷۵)

جدال بین عقل و نفس، بسیار تعیین کننده است. معركة نبرد، بدن انسان است و اعضا و جوارح لشکریان، هر یک که پیروز شوند، امیر مطلق هستند و سفارش بسیار است که نفس به حال خود رها نشود و البته عقل که با شرع همراه شود، نفس تسلیم خواهد شد و در طی طریق، مرکب و سلاح سالک خواهد بود.

طبع خواهد تا کشد از خصم کین عقل بر نفس است بند آهنین

(همان: ب ۱۹۸۴)

۲-۴-۲- باید غرور نفس را شکست: نفس، جاه طلب است و اگر ستایش شود، تبدیل به «فرعون» می‌شود. صوفی بزرگ جام، «احمد ژنده پیل» گوید: «اگر ریاضتش ندهی و پیوسته او را سرکوفته و رنجور نداری، سربر آورد و اگر اسباب، مهیا بیند، به دعوی خدایی بیرون آید و بیشترین وسوسه آن مخدوع در طلب مال و جاه و ریاست و سروری و مهتری باشد تا مگر سر به فرعونی برآرد و طاغی و یاغی شود.. (ژنده پیل، ۱۹۶۴م: ۱۶۴ و ۱۶۵)

نفس از بس مدح‌ها فرعون شد کن ذلیل النفس هونا لاتسد

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر نخست، ب ۱۸۶۷)

و سفارش شده است که «نفس را به تواضع واداریم»:

اجل نفس در گدایی دان اصل او را ز پادشایی دان

(سنایی، ۱۳۷۴: ۴۹۲)

نفس را سال و ماه کوفته دار مرده انگارش و به جا بگذار

(همان: ۱۱۷)

بخ بخ آن که نفس را دارد خوار و در پیش خویش نگذارد

(همان: ۱۳۳)

۲-۴-۳- باید نفس را فریب داد:

حضرت علی(ع) در نامه ۶۹ نهج البلاغه، در این زمینه می فرماید: «و خادع نفسک فی العبادۀ و ارفق بها و لاتقهرها» (امام علی(ع)، ۱۳۸۸: ۵۴۷): نفس خود را بفریب و به عبادتش وادار و با آن مدارا کن و آن را نابود مساز. با نفس باید مانند یک دشمن برخورد کرد و هر گونه ترحمی، ستم به خود است و جایز نیست:

پس ندانی خر، خری فرمایدت

نالۀ خر بشنوی رحم آیدت

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر دوم، ب ۸۵۲)

که چه پوشم بگویمش که کفن

گوید آنگاه نفس من با من

آرزوهای بس محال کند

بعد از آن مرمر سؤال کند

منش گویم خموش تالب گور

که کجا رفت خواهی ای دل کور

بتوانم زدن ز بیم عسس

تا مگر بر خلاف نفس نفس

(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۳۳)

خویشتن را ز ننگشان برهان

نفس با حرص هر دو دشمن دان

نفس را همچو مرده در گل نه

حرص را شربت هلاهل ده

(همان: ۵۸۶)

۲-۴-۲- برای مبارزه با نفس، راهنما لازم است: برای رام ساختن «نفس ستور»،

راهنمایی پیر و روح پاک «محسن» باید تا با آب نورش، آتش نفس را خاموش کند:

آب رحمت بر دل آتش گمار

گر همی خواهی تو دفع شرّ نار

آب حیوان روح پاک محسن است

چشمه آن آب رحمت مؤمن است

ز آنک تو از آتشی او آب جو

پس گریزان است نفس تو از او

کآتشش از آب ویران می شود

ز آب، آتش ز آن گریزان می شود

حسّ شیخ و فکر او نور خوش است

حس و فکر تو همه از آتش است

آب نور او چو بر آتش چکد
چک چک از آتش بر آید بر جهد
چون کند چک چک تو گویش: مرگ و درد
تا شود این دوزخ نفس تو سرد
(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر دوم، ب ۱۲۵۲ به بعد)
از کسی که «آتش زدست اندر هوس» (همان: دفتر پنجم، ب ۳۹۲۸)، باید معنی قرآن و نقشه راه را پرسید.

سلوک بدون راهنما، کمتر پیش می آید؛ لازم است که تحت تعلیم پیر قرار گیرد و برای خود الگویی داشته باشد. ابراهیم خلیل (ع) در حدیقه و مثنوی، الگوی این راه معرفی شده است؛ ایشان «محقق» بزرگی است و پیامبری بت شکن که هم بت های سنگی زمان خود را شکست و هم بت نفس را زمانی که خداوند به او امر کرد که فرزند خود را قربانی کند.

در هر دو منظومه، سر بریدن چهار مرغ (بط، خروس، طاووس و زاغ) توسط حضرت ابراهیم و زنده شدن آنها به اذن خداوند (بقره/۲۶۰)، نماد سربریدن چهار طبع: «حرص»، «شهوته»، «جاه» و «آرزو» است:

چهار مرغ اند چار طبع بدن	بهر دین جمله را بزن گردن
بر هم آمیز پر و بال همه	پس نگه کن به کار و حال همه
بر سر چار کوه دین بر نه	باز خوان جمله را به جد برجه
پس به ایمان و عقل و صدق و دلیل	زنده کن هر چهار را چو خلیل

(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۲۴)

تو خلیل وقتی ای خورشید هوش	این چهار اطیاری رهن را بکش
زان که هر مرغی از اینها زاغوش	هست عقل عاقلان را دیده کش
چار وصف تن چو مرغان خلیل	بسمل ایشان دهد جان را سیل

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر پنجم، ب ۳۱ به بعد)

۲-۴-۵- باید دل را از هر گونه آلودگی جلا داد:

راه چاره، پیرایش دل است از هر گونه آلودگی. برای تسلط بر نفس باید «دل» را از هر گونه زنگار، حسد و عجب و آز و دیگر صفات پست، پاک کرد و جلا داد تا انوار خداوندی در آن تابیدن گیرد و در قرآن کریم نیز به وضوح، تزکیه نفس، عامل رستگاری

معرفی شده است: وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس/ ۱۰-۷)

قلب، جایگاهی است که عقل و نفس بر سر تصاحب آن همواره با یکدیگر کشمکش دارند و به همین جهت، آن را قلب نامیده اند زیرا که هرزگاه مجال فرمانروایی نفس و عقل آدمی است.. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۶۹)

پیامبر (ص) می فرمایند: «ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۵۹): خداوند به صورت ها و اموال شما نگاه نمی کند بلکه به دل ها و کردارتان نگاه خواهد کرد:.

صورت خود در آینه دل خویش	به توان دید از آن که در گل خویش
بگسل آن سلسله که پیوستی	که ز گل دور چون شدی رستی
و آن که گل مظلم است و دل روشن	گل تو گلخن است و دل گلشن
هرچه روی دلت مصفاتر	زو تجلی ترا مهیاتر

(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۹)

حق همی گوید نظرمان بر دل است	نیست بر صورت که آن آب و گل است
تو همی گوئی مرا دل نیز هست	دل فراز عرش باشد نی به پست
در گل تیره یقین هم آب هست	لیک از آن آبت نشاید آب دست
ز آن که گر آب است مغلوب گل است	پس دل خود مگو کاین هم دل است
آن دلی کز آسمان ها برتر است	آن دل ابدال یا پیغمبر است
پاک گشته آن ز گل صافی شده	در فزونی آمده وافی شده
ترک گل کرده سوی بحر آمده	رسته از زندان گل بحری شده
آب ما محبوس گل ماندست همین	بحر رحمت جذب کن ما را ز طین

(مولوی، ۱۳۶۵: ب ۲۲۴۴ به بعد)

هر چقدر بیشتر صیقل یابد، روشنایی بیشتر خواهد بود:

سوی حق شاه راه نفس و نفس	آینه دل زدودن آمد و بس
آینه دل ز رنگ کفر و نفاق	نشود روشن از خلاف و شقاق
صیقل آینه یقین شماسست	چیست محض صفاء دین شماسست

(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸)

هر کسی ز اندازه روشندلی
غیب را بیند به قدر صیقلی
هر که صیقل بیش کرد او بیش دید
بیشتر آمد بر او صورت پدید

(مولوی، ۱۳۷۵: دفتر چهارم، ب ۲۹۰۸ به بعد)

در دفتر نخست مثنوی، در قصه «مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورت‌گری»، هنر رومیان را که به جای صورت‌گری، خانه را جلا دادند، باعث برتری آنها در مسابقه دانسته است:

رومیان آن صوفیان اند ای پدر
بی ز تکرار و کتاب و بی هنر
نیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها
پاک از آرز و حرص و بخل و کینه‌ها
آن صفای آینه وصف دل است
صورت بی انتها را قابل است

(همان: دفتر نخست، ب ۲۴۸۹ به بعد)

۲-۵- ناهمگونی‌ها

در این بررسی موازی، به مواردی برخوردیم که خاص مثنوی است و در حدیقه دیده نمی‌شود؛ نفس در داستان‌های مثنوی، بیشتر از حدیقه جلوه دارد، آن گونه که مخاطب از نخستین داستان دفتر اول تا آخرین داستان دفتر ششم، هنر بیان و سحر کلام مولوی را لمس می‌کند؛ شاید بدان جهت که مطالب مثنوی، گزارش تجربه‌ها و هیجان‌های روحی مولانا است.

مولوی در مثنوی، با بهره‌گیری از شگرد خاص خود که «تمثیل» است، حالت‌های مختلف نفس و مضرات آن را به خوبی نمایش داده است، چنان که از داستان نخست «کنیزک و پادشاه» تا آخرین داستان دفتر ششم می‌بینیم که نفس بازیگری نموده است. بی تردید مولانا این موفقیت را مرهون قرآن کریم است که الگوی عملی اوست و او در دفتر ششم مثنوی، اشاره کرده است: قرآن به تمامی «شرح خبث نفس هاست»؛ (۴۸۶۲/۶) و این گونه است که در موضوعاتی چون: کبر و عجب ابلیس و تمرد او از فرمان الهی تا فریفته شدن آدم و حوا به وسوسه او و قتل هابیل توسط قابیل و نیز بیان سرگذشت اقوام عاد، ثمود، لوط تا موضوع داستان ابولهب و همسرش، نفس، نقش اساسی دارد.

مولوی، صوفی است و اهل رمز و راز و انسان را «مارماهی» می‌داند، نیمی خاکی و نیمی دریایی:

«اکنون مؤمنان مار خالص نیستند و ماهی خالص نیستند بلکه مارماهی اند؛ نیم دست راستشان ماهی است و نیم دست چپ، مار؛ ساعتی آن نیم، به باد و خاک دنیا می‌کشد و ساعتی این دنیا، به طلب دریا می‌کشد.» (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۲۰)

مولوی در «مجالس سبعه»، غذای مار را خاک می‌داند و بین «نفس اماره» و «مار» مشابهت زیادی می‌بیند: «غذای مار، بادست و خاک و غذای مارِ نفس اماره هم باد است و خاک؛ آن کدام است چرب و شیرین دنیا که از خاک رسته است، غذا او را رنگی داده است. اکنون چون دانستی که نان و گوشت، خاک رنگین است، اگر مار نه‌ای، غیر این غذایی بخور دیگر غذای مار باد است کدام باد؟ جاه امیری، همین که از نان سیر شد، باد خواجه‌گی در سر می‌کند که اصل ما چنین بوده است که ما چنین محترم بوده‌ایم، منصب طلب می‌کند، نفس مار پاره چون این باد و خاک فراوان یافت، اژدها می‌شود.» (همان)

۲-۵-۱- مکار:

«مکر نفس»، موضوعی است که مولانا به خوبی به آن پرداخته است و در حدیقه، بسیار کم رنگ است. گاهی اوقات، نفس آنچه را می‌خواهد، به دست آورد، آن چنان برای انسان آرایش می‌کند و جلوه می‌دهد که شخص، فرمانبر نفس می‌شود. توجیهاتی که خطاکاران، بعضاً برای عمل خود دارند، بیشتر ساخته نفس آنان است و گرنه قایل چگونه حاضر می‌شد برادر خود را بکشد و یا برادران یوسف حاضر می‌شدند او را به چاه بیندازند و....

مدعی گاو نفس آمد فصیح	صد هزاران حجت آرد ناصحیح
شهر را بفریید الا شاه را	ره نتانند زد شه آگاه را
نفس را تسیح و مصحف در یمین	خنجر و شمشیر اندر آستین
مصحف و سالوس او باور مکن	خویش با او همسر و همسر مکن
سوی حوضت آورد بهر وضو	واندر اندازد ترا در قعر او

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر سوم، ب ۲۵۵۲ به بعد)

پس باید به مراقبه و محاسبه نفس پرداخت و لحظه ای از آن غافل نبود و به فرموده حضرت علی (ع): «کسی که از نفس خود حسابرسی کند، سود می برد.» (من حاسب نفسه ربح) (امام علی (ع)، ۱۳۷۷: ۵۰۵).

نفس خس گر جویدت کسب شریف
حیله و مکاری بود آن را ردیف
(همان، دفتر دوم، ب ۲۶۰۳)

از جمله حیله های نفس، «امروز و فردا کردن» است، هر روز وعده می دهد: «که از فردا، به صلاح خواهم شد» اما باز وعده خود را می شکند.

من ز مکر نفس دیدم چیزها
کاو برد از سحر خود تمیز ما
وعده ها بدهد تو را تازه به دست
کاو هزاران بار آنها را شکست
عمر گر صد سال خود مهلت دهد
اوت هر روزی بهانه نو نهد
گرم گوید وعده های سرد را
جادوی مردی ببندد مرد ر
(همان: ب ۲۲۷۸ به بعد)

۲-۵-۲-۲- مادر بت ها

ممکن است اندیشمندان قبل از مولوی، به تأسی از قرآن کریم، نقش نفس را در هدایت و ضلالت انسان ها بسیار مهم بدانند اما تعبیر «مادر بت ها» برای نفس، خاص مولوی است. این ترکیب، قابل توجه است؛ هر چه بدی است، هر چه زشتی است، جنایت و خیانت است، نفس در آنها دخالت دارد و بتگران که بت ها را می تراشند و زورمدارانی که مستضعفان را به پرستش این بت ها فرا می خوانند، همه و همه فرمانبر نفس اماره خویش اند:

چون سزای این بت نفس او نداد
از بت نفسش بتی دیگر بزاد
مادر بت ها بت نفس شماسست
زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست
(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر نخست، ب ۷۷۱)

«گفت: مادر را چرا کشتی؟»

گفت: چیزی دیدم لایق نبود.

گفت: آن بیگانه را می بایست کشتن.

گفت: هر روز یکی را کشم.

اکنون هر چه تو را پیش آید، نفس خود را ادب کن تا هر روز، با یکی جنگ نباید کردن.» (مولوی، ۱۳۶۲: ۱۵۱)

نفسِ توست آن مادر بد خاصیت	که فساد اوست در هر ناحیت
هین بکش او را که بهر آن دنی	هر دمی قصد عزیزی می کنی
از وی این دنیای خوش بر توست تنگ	از پی او با حق و با خلق جنگ
نفس کشتی باز رستی ز اعتذار	کس تو را دشمن نماند در دیار

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر دوم، ب ۷۸۲ به بعد)

۲-۵-۳- سنگ امتحان مردان

نفس، سنگ امتحان مردان است و محک عیار عیاران و انسان است که باید تصمیم بگیرد:

تو گیاه و استخوان پیشش بریز	تا کدامین سو کند او گام تیز
گر به سوی استخوان آید سگ است	ور گیا خواهد یقین آهو رگ است
تو گیاه و استخوان را عرضه کن	قوت نفس و قوت جان را عرضه کن
گر غذای نفس جوید ابتر است	ور غذای روح خواهد سرور است
گر کند او خدمت تن هست خر	ور رود در بحر جان یابد گهر

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر دوم، ب ۲۶۷۸ به بعد)

۲-۵-۴- مهار کردن نفس

کشتن نفس، از بین بردن آن نیست چون در نظام آفرینش، هیچ چیز زاید نیست، برای وجود هر چیزی، حکمت و مصلحتی است. نفس مانند ماری است که باید زهر آن را گرفت و نظارت ولی و پیر لازم است و مهم تر از همه، توفیق خداوند که به بنده اش عنایت نماید:

سر بریدن چیست کشتن نفس را	در جهاد و ترک گفتن نفس را
آن چنان که نیش کژدم بر کنی	تا که یابد او ز کشتن ایمنی
بر کنی دندان پر زهری زمار	تا رهد مار از بلای سنگسار
هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر	دامن آن نفس کش را سخت گیر
چون بگیری سخت آن توفیق هوست	در تو هر قوت که آید جذب اوست

(مولوی، ۱۳۶۵: دفتر دوم، ب ۲۵۲۵ به بعد)

۳- نتیجه گیری

- نفس، در لغت، بر معانی بسیار دلالت دارد که بی ارتباط با یکدیگر نیستند و در اصطلاح، بیشتر به دو معنی به کار رفته است: به معنای نفس ناطقه و دیگر نفس اماره که با ریاضت و توفیق خداوند، به نفس مطمئنه تبدیل می‌گردد.

- اصطلاحاتی چون نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه، برگرفته از قرآن کریم است.

- در تعلیمات صوفیانه، به پیروی از پیامبر اسلام (ص)، نفس بزرگ‌ترین دشمن شمرده شده و بهترین راه مبارزه با آن، مخالفت با آن است و کمتر شاعر و نویسنده عارفی را می‌توان یافت که در این زمینه سخن نگفته باشد.

- در دو منظومه تعلیمی «حدیقه» و «مثنوی»، «نفس» را با بسامد بالا می‌بینیم اما با این تفاوت که در حدیقه، هم به مفهوم مثبت آن، یعنی نفس ناطقه، توجه شده است و هم به مفهوم منفی آن اما در مثنوی، اغلب منظور از نفس، جنبه منفی آن است و از نفس ناطقه، بیشتر با تعبیراتی چون «جان» و «روان» یاد شده است.

- مباحثی که در حدیقه مطرح شده است، اغلب جنبه نظری عرفان را بسط می‌دهد اما در مثنوی، با وصف و توصیفی که ارائه شده است، این طور به نظر می‌رسد که مولوی خود عملاً حالت‌های مختلف نفس را تجربه کرده است و ممثل شدن نفس به صورتی چون گرگ، مار، سوسمار، خارپشت، اژدها و... حاکی از این امر است.

- نفس، «پیکرگر» و «پیکارگر» است و هر دم به شکلی و نوعی، در صدد فریب انسان است و حتی ممکن است خود را کاملاً موجه و مؤمن نشان دهد و مصحف و تسبیح در دست بگیرد اما در آستینش خنجر باشد و یوسف وار باید به رحمت و عنایت خداوند تکیه کرد و از شر شیطان و جاسوسش (نفس)، به خداوند پناه برد و البته در این راه، در سایه «پیر» باید حرکت کرد چون زمرد وجود او، برای کور کردن اژدهای نفس ضروری است.

- شرط سلوک و در نتیجه تجلی خداوند در آینه وجود انسان، زدودن دل است از

زنگارهای نفس اماره و حضرت ابراهیم خلیل (ع)، الگوی عملی شکستن هر نوع طاغوتی است.

- مولوی، نفس را مادر بت‌ها می‌داند. این ترکیب، قابل توجه است؛ هر چه بدی است، هر چه زشتی است، جنایت و خیانت است، نفس در آن دخالت دارد و بتگران که بت‌ها را می‌تراشند و زورمدارانی که مستضعفان را به پرستش این بت‌ها فرا می‌خوانند، همه و همه فرمانبر نفس اماره خویش اند.

- در آثار عرفانی و از جمله در حدیقه و مثنوی، کشتن نفس، بدان معنا نیست که به کلی نفس را باید از بین برد چون خداوند که نفس را در وجود انسان قرار داده، کارش بی حکمت نبوده است. در واقع، نفس، مرکب انسان است و باید مهار آن را به دست بگیرد، نه این که آن را از میان ببرد.

- مولوی در مثنوی، نفس را ماری می‌داند که باید نیش آن را از بین برد و نیز سگی که باید آن را تربیت کرد و هم اسبی که باید آن را ریاضت داد.

جدول فراوانی «نفس» در حدیقه و مثنوی*

مثنوی	حدیقه	جدول بسامد نفس و جلوه های آن
۲۰۸ بار	۱۴۷ بار	بسامد نفس
۱۲ بار	۷۴ بار	نفس در معنای مثبت
۱۹۶ بار	۷۳ بار	نفس در معنای منفی
نفس ناطقه (۱)، (۳۳۱۳) نفس کل (۲)، (۱۷۳) ب	نفس ناطقه (۷۲۴) نفس کل (۱۷۲)	ترکیبات مثبت مشترک
نفس شوم (۱)، (۱۴۰۲) نفس لثیم (۲)، (۲۷۱۸) سگ نفس (۲)، (۴۷۴) ب	نفس شوم (۶۷) نفس لثیم (۱۱۷) سگ نفس (۴۹۹)	ترکیبات منفی مشترک
نفس غول (۱)، (۳۶۶) نفس بهیمی (۵)، (۱۳۹۲) نفس دوزخ خوی (نفس پلید (۲)، (۲۴۴۵) ب نفس خس (۲)، (۲۶۰۲) نفس ظلوم (۳)، (۲۸۰۷) ب نفس بی ادب (۶)، (۴۸۶۴) نفس پرحفا (۴)، (۲۰۰۵) نفس بیمار (۵)، (۱۵۶) ب	نفس عشوه آکین (۳۰۶) نفس ناسپاس (۳۹۷)	ترکیبات منفی
نفس واحد (۲)، (۱۸۸) نفس واحد (نفس مطمئنه (۵)، (۵۵۷) نفس شهید (۵)، (۳۸۲۷) ب	نفس نقاش (۹۰) نفس دانا (۱۲۶) نفس کلی (۲۰۷) نفس گویا (۳۰۵) نفس گوینده (۲۹۱) نفس انسانی (۳۸۲)	ترکیبات مثبت
گاو نفس (۲)، (۱۴۴۶) خر نفس (۲)، (۷۲۹) سگ نفس (۲)، (۴۷۴) ب	جغد نفس (۴۰۵) سگ نفس (۴۹۹)	ترکیب نفس با نام حیوانات

۱ - شناسایی ابیات حدیقه بر اساس شماره صفحه، تصحیح مدرس رضوی، و شناسایی ابیات مثنوی بر اساس دفتر و شماره بیت، تصحیح نیکلسون، است.

خرگوش (۱، ب ۱۳۵۲)		
مادر بتها (۱، ب ۷۷۲) آهن و سنگ (۱، ب ۷۷۴) دوزخ (۱، ب ۱۳۷۵) خزان (۱، ب ۲۰۵۱) زن (۱، ب ۳۶۲۱) نمرود (۱، ب ۳۷۰۲) سوفسطایی (۲، ب ۳۴۹۹) ازدرها (۳، ب ۲۵۴۸) زاغ (۴، ب ۱۳۱۲) نوخر (۵، ب ۱۳۹۲) مادر (۲، ب ۷۸۲) سوسمار (۳، ب ۴۰۵۵) کافر نعمت (۶، ب ۴۷۹۶) گرگ درنده (۶، ب ۴۸۵۶) خار سه سوی (۳، ب ۳۷۵) خارپشت (۳، ب ۴۰۶۱) فرعون (۴، ب ۳۶۲۱)	بیمار (۱۳۵) دیو (۲۵۳) مادر (۳۰۵) نقش (۳۳۱) سگدار (۳۳۶) زندان (۳۴۵) گوهری شریف (۴۱۰) دزد خانه (۴۷۱) مرده (۵۸۶)	مشبه به برای نفس



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱- قرآن کریم

- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). **لسان العرب**. جلد ۶. بیروت: دارصادر.
- ۳- انوری، حسن. (۱۳۸۱). **فرهنگ بزرگ سخن**. تهران: سخن.
- ۴- بهاءالدین ولد، محمد بن حسین (۱۳۵۲). **معارف**، ۲ جلد. به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر. چاپ دوم. تهران: طهوری.
- ۵- جرجانی، علی بن محمد. (۱۳۰۶ق). **تعريفات**. جمالیه مصر: مطبعه خیریه منشأه.
- ۶- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۹۹ق). **تاج اللغة و صحاح العربیه**. تحقیق احمد عبدالغفور عطار. بیروت: دارالعلم للملایین.
- ۷- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۳۹۶ق). **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**. جلد ۱۱ (کتاب الجهاد). تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ۸- خمینی، روح الله. (۱۳۷۳). **مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ۹- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). **لغت نامه**. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر شهیدی. جلد سیزدهم. چاپ اول از دوره جدید. تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- ۱۰- رشیدالدین میبدی، احمد بن محمد. (۱۳۳۹). **کشف الاسرار و عده الابوار**، ج ۷. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
- ۱۱- ژنده پیل، احمد بن ابوالحسن (۱۹۶۴م). **حدیقه الحقیقه**. به اهتمام محمد علی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۲- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۰). **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**. تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۳- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی. (۱۳۷۴). **حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه**. تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، ویراست ۲، تهران: دانشگاه تهران. مؤسسه انتشارات و چاپ.

- ۱۴- _____ (۱۳۶۲). **دیوان سنائی**. با مقدمه و حواشی و فهرست. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: سنائی..
- ۱۵- _____ (۱۳۵۶). **سیرالعباد الی المعاد**. تحقیق متن و مقدمه رضا مایل. کابل: بیهقی.
- ۱۶- _____ (۱۳۶۰). **مثنوی‌های حکیم سنائی**. با تصحیح و مقدمه مدرس رضوی به انضمام شرح سیرالعباد الی المعاد. تهران: بابک.
- ۱۷- _____ (۱۳۶۲). **مکاتیب**. به کوشش نذیر احمد. تهران: فرزانه.
- ۱۸- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۰). **اسرار الآیات**. تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- ۱۹- طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۷۰). **تفسیر المیزان**، ج ۶. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- ۲۰- طبرسی، علی بن حسن. (۱۳۷۹). **مشکاه الانوار فی غررالآخبار**. ترجمه مهدی هوشمند و عبدالله محمدی. قم: دارالتقلین.
- ۲۱- عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۶۷). **مصباح الهدایه و مفتاح الهدایه**. به تصحیح جلال الدین همایی. چاپ سوم. تهران: نشر هما.
- ۲۲- عینی، ابوالعلا. (۱۳۷۶). **ملاطیبه، صوفیه و فتوت**. ترجمه نصرت الله فروهر. تهران: الهام.
- ۲۳- علی بن ابی طالب (ع). (۱۳۷۷). **غررالحکم و دررالکلم**. شرح و ترجمه هاشم رسولی محلاتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۴- _____ (۱۳۸۸). **نهج البلاغه**. ترجمه علی شیروانی. چاپ پنجم. قم: نسیم حیات.
- ۲۵- غزالی، احمد بن محمد. (۱۳۵۸) **مجموعه آثار**. به اهتمام احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۶- غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۵۲). **احیاء علوم الدین**. ترجمان مویدالدین محمد خوارزمی. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- ۲۷- _____ (۱۳۷۱). **کیمیای سعادت**، ۲ جلد. تصحیح احمد آرام. تهران: محمد و گنجینه.
- ۲۸- فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۹۶۸م). **کتاب النفس و الروح و شرح قواهما**. تحقیق محمد صغیر حسن المعصومی. اسلام آباد: الابحاث الاسلامی.
- ۲۹- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۱). **احادیث مثنوی**، جمع و تدوین چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- ۳۰- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. (۱۳۰۷ ق). **تاج العروس من جواهر القاموس**، جلد ۴. بیروت: مکتبه الحیاه.
- ۳۱- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۶۵). **مثنوی معنوی**. تصحیح رینولد ا. نیکلسون، ۳ جلد تهران: مولی .
- ۳۲- _____ (۱۳۶۲). **فیه مافیہ**. با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر. چاپ پنجم. تهران: امیر کبیر.
- ۳۳- _____ (۱۳۶۳). **کلیات دیوان شمس تبریزی**. با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیر کبیر.
- ۳۴- _____ (۱۳۶۳). **مجالس سبعة**. به تصحیح فریدون نافذ. تهران: جامی.
- ۳۵- هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۷۱). **کشف المحجوب**. تصحیح والتین ژوکوفسکی. با مقدمه قاسم انصاری. چاپ دوم. تهران: کتابخانه طهوری.